

ماهنامه فرهنگی دانشجویی
سال دهم، شماره ۱۵۳، مهر ماه ۱۴۰۱
صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای دانشجویان دانشگاه شیراز



آشنایی با مجمع یادواره شهدا

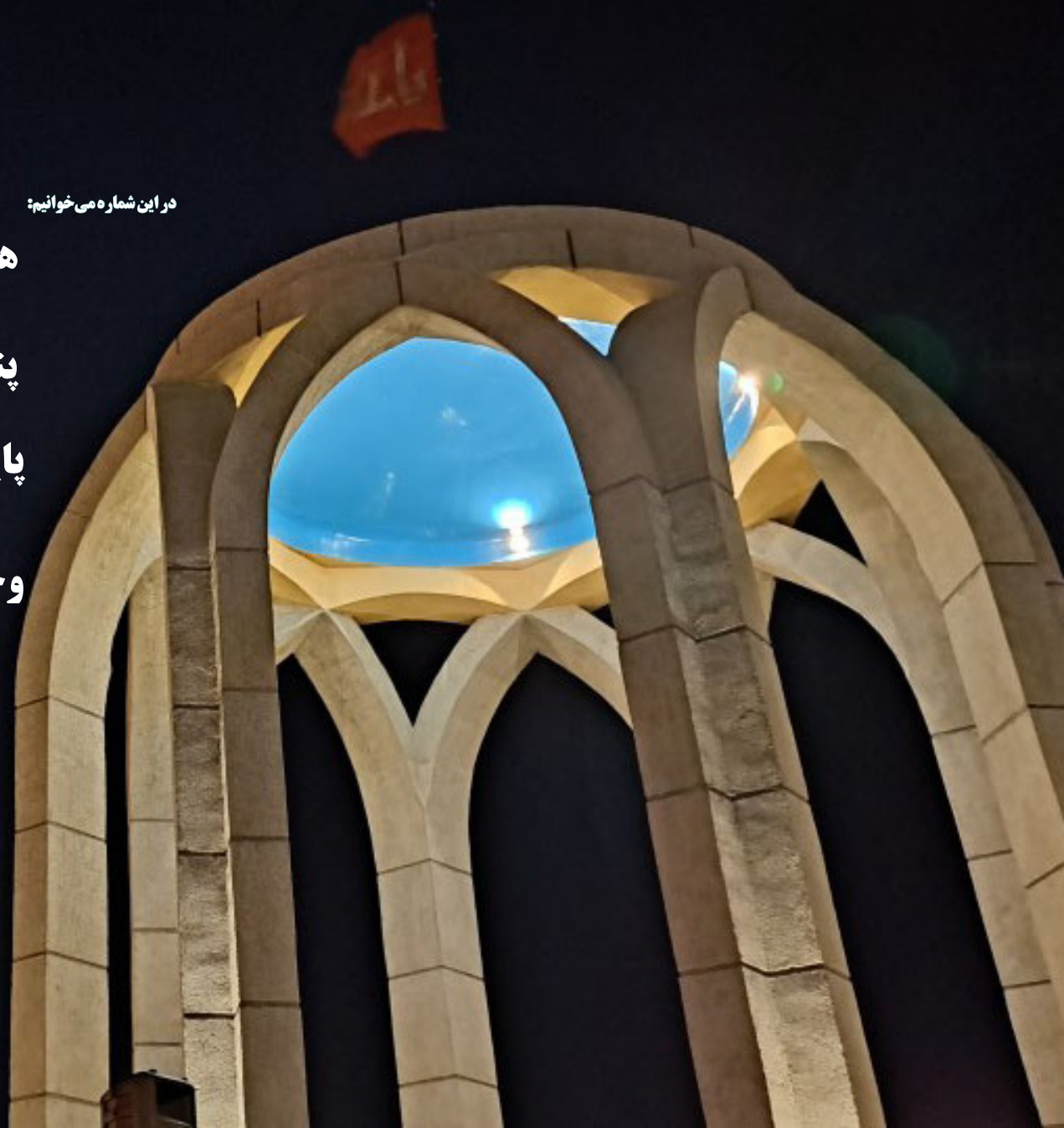
در این شماره می‌خوانیم:

همسفر مهتاب

پناهگاه امن

پایان یک انتظار

وحدت قلوب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه فرهنگی دانشجویی

سال دهم، شماره ۱۵۳، مهر ماه ۱۴۰۱
صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای دانشجویان دانشگاه شیراز
شماره مجوز: ۲۵۹/کنش



مدیر مسئول فاطمه کریمی

سر دبیر زهرا خدامرادی

اعضای هیئت تحریریه فاطمه امیری،

مریم اقتداری، مریم رحمانیان، سمیه فاتحی، بهرخ قادری، زهره کریمی، فاطمه مرادپور جغداری،
فاطمه مصلی نژاد.

ویراستار زهرا خدامرادی، فاطمه کریمی

صفحه آرایی زهرا خدامرادی

♦.....♦

جای قلم‌های شما در دیدار خالی ست، پذیرای آثار و دست‌نوشته‌های گرانقدرتان هستیم. همچنین نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی ست یکی از راه‌های ارتباطی زیر را انتخاب نمایید:

 eitaa.com/myshohada

 [instagram.com/myshohada](https://www.instagram.com/myshohada)

 ۰۹۱۷۷۸۷۳۹۹۸





◆ فهرست مطالب

- ۵ سخن سردبیر
- ۶ آشنایی با مجمع یادواره شهدا
- ۸ معرفی تشکل
- ۱۰ گزارش تصویری از فعالیت های مهرماه
- ۱۱ پایان یک انتظار
- ۱۲ معرفی کتاب مهاجر سرزمین آفتاب
- ۱۳ همسفر مهتاب
- ۱۴ طبیب دلها
- ۱۵ وحدت قلوب
- ۱۶ پناهگاه امن
- ۱۷ ثروت عظیم
- ۱۹ دیدار نگار

تقدیم به شهدای گمنام

سخن سردبیر

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵-۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال می کنند.

دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است. در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن.

انسان آمیزه‌ای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش می‌رود و به کمال عقلانی می‌رسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی می‌شود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر می‌کند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی می‌کند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات می‌دهد و حیطةی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده می‌کند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه‌ای را زنده کند. تلاش مادر «دیدار» بر این است که دانشجو قلم تفکر و دغدغه‌ی خود را به تحریر درآورد. همچنین در هر شماره تلاش می‌شود گوشه‌ای از رشادت‌ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره‌ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ۖ وَحَسُنَ أُولَئِكَ مَرْفِيقًا

آشنایی با مجمع یادواره شهدا



خوشحال میشیم که حضور پرشور و ثمربخش شما رو در کنار خودمون حس کنیم.

برای ارتباط با مجمع یادواره شهدا در اینستاگرام، ایتا، بله، سروش، روبیکا به این آدرس مراجعه کنید.
@myshohada
@myshohada_admin

و یا می‌تونید با اسکن کردن کد زیر دسترسی پیدا کنید.



سلام. امیدوارم حال خودتون و دلتون عالی باشه. خوش آمد و تبریک به این تلاش تون که نتیجه‌اش قبولی شما و بودنمون در کنار همدیگه ست.

دانشگاه با امکانات فوق‌العاده‌ای که داره بستر رشد ما رو در همه زمینه‌های علمی، فرهنگی، هنری، ورزشی و مذهبی فراهم می‌کنه اما مهم اینه که، ما خودمون به مهارت‌هامون پی ببریم و از این دوره چهار ساله نهایت استفاده رو ببریم.

ما یکی از تشکل‌های دانشگاه هستیم که فعالیت اصلی مون در حیطه‌ی کار شهداست. یه جمع صمیمی که از همه رشته‌ها بچه‌ها دور هم جمع میشن، و متناسب با علاقه‌شون فعالیت می‌کنن؛ از کارهای فرهنگی گرفته، تا خادمی شهدا در مراسمات حضوری و یا شرکت در برنامه با صفای دیدار با خانواده شهدا، اردوهای مختلف، قلم زدن تو نشریه‌های دانشجویی و...

از همه صفای دانشگاه که ان‌شاءالله خودتون کم‌کم باهش آشنا می‌شین بگذریم؛ برنامه‌ای که همیشه از ش گذشت دیدارهای هفتگی با خانواده شهداست. اونجا میشه دلی رو خوشحال کرد، با خنده‌ها خندید و دلتنگی‌های دور از خانواده رو رفع کرد. و مهمتر از همه یادها رو زنده نگه داشت. تشکل ما تقریباً بیشترین برنامه‌های حضوری رو در دانشگاه داره که این برنامه‌ها رو در فضای دلنشین و پر از حس خوب حرم مطهر شهدای گمنام دانشگاهمون برگزار می‌کنیم.

راستی ما یک گروه دورهمی که اطلاع‌رسانی مراسم‌ها و برنامه‌های دوستانه رو هماهنگ می‌کنیم. همچنین دانشجویها از رشته‌های مختلف تو این گروه هستند و شما میتونین سوال‌هاتون رو در مورد انتخاب واحد، انتخاب اساتید، کتاب‌های درسی و... بپرسید و با سال‌بالایی‌های رشته خودتون آشنا بشید.

معرفی تشکل

تشکل مجمع یادواره شهدای دانشجویان دانشگاه شیراز سال ۱۳۷۹ با تلاش تعدادی از دانشجویان تشکیل و شروع به فعالیت می‌کند. اهم فعالیت‌های این تشکل شامل:

(۱) دیدار هفتگی دانشجویان با خانواده معظم شهدا: که در طول این بیست و دو سال به صورت مستمر سه‌شنبه‌شب‌ها در منزل یکی از شهدای شهر شیراز برگزار می‌شود. در زمان مجازی بودن دانشگاه نیز هدفش به دیدار با خانواده شهدای شاخص کشور البته به صورت مجازی ارتقا پیدا کرده است. برنامه‌ای که با جمع ۶-۵ نفری کلید خورد و هم‌اکنون مخاطبانی در سرتاسر کشور دارد.

(۲) حرم مطهر شهدای گمنام دانشگاه شیراز: قریب به ۱۵ سال پیش در نهم اسفند ماه، مصادف با اربعین حسینی، دانشگاه شیراز به حضور ۵ تن از شهدای گمنام مزین گشت. بعد از آن روز حرم مطهر شهدای گمنام قلب تپنده دانشگاه شیراز شد.

(۳) ویژه برنامه‌ها: هر سال مراسمات مختلفی در حرم مطهر شهدا برگزار می‌گردد. از جمله:

• گرامی‌داشت سالروز تدفین شهدا در نهم اسفند ماه

• قرائت زیارت آل یاسین در غروب جمعه‌ها

• برنامه‌های مناسبی مانند: عزاداری دهه دوم محرم، ویژه برنامه تحویل سال، عید غدیر، نیمه شعبان، فاطمیه و...

(۴) اردوهای زیارتی آموزشی فرهنگی مانند: شهید آباد، شرفانی، قم، مشهد و راهیان نور تا سال ۱۳۹۰ اشاره کرد.

(۵) نشریات:

این تشکل سه نشریه فرهنگ اجتماعی به نام‌های

دیدار (دارای رتبه اول از لحاظ تعدد شماره و کسب رتبه اول در جشنواره کشوری تیر ۱۲)

۹ اسفند (از با سابقه ترین نشریات دانشگاه)

و تا شهادت که اخیراً به جمع نشریات این تشکل اضافه شده می‌توان اشاره کرد.

(۶) مسابقات فرهنگی هنری:

کتابخوانی، دلنویسه، خاطره‌نویسی، عکاسی و...

به امید فعالیت‌هایی هر چه بهتر و مؤثرتر با همکاری شما عزیزان در راه شهدا.



گزارش تصویری

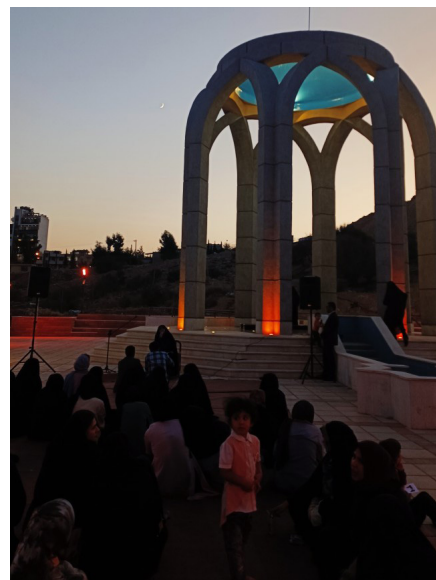
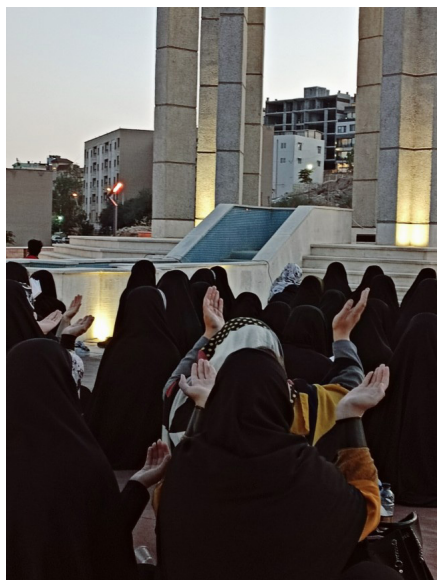
فعالیت های مهرماه مجمع یادواره شهدا

♦ عکاس: خاطره آزادی
کارشناسی زمین



گزارشی از برنامه های مجمع یادواره شهدای دانشجویان دانشگاه شیراز در مهرماه ۱۴۰۱:

- ویژه برنامه فصل شیدایی با همکاری مدیریت اجتماعی دانشگاه شیراز به مناسبت هفته دفاع مقدس مورخ ۷ مهرماه
- برگزاری مراسم دیدار با خانواده معظم شهدا، اولین دیدار ترم جاری مورخ سه شنبه ۱۲ مهرماه.
- برگزاری مراسم پر فیض زیارت آل یاسین، عصر روز جمعه ۱۵ مهرماه.
- برگزاری مراسم دیدار هفتگی دانشجویان با خانواده معظم شهید دانشجوی دانشگاه شیراز، شهید کمال ظل انوار، سه شنبه ۱۹ مهرماه.
- برگزاری مراسم پر فیض زیارت آل یاسین، عصر روز جمعه ۲۲ مهرماه.
- برنامه های مهرماه، با استقبال پر شور دانشجویان در حرم مطهر شهدای گمنام دانشگاه شیراز برگزار گردید.



پایان یک انتظار



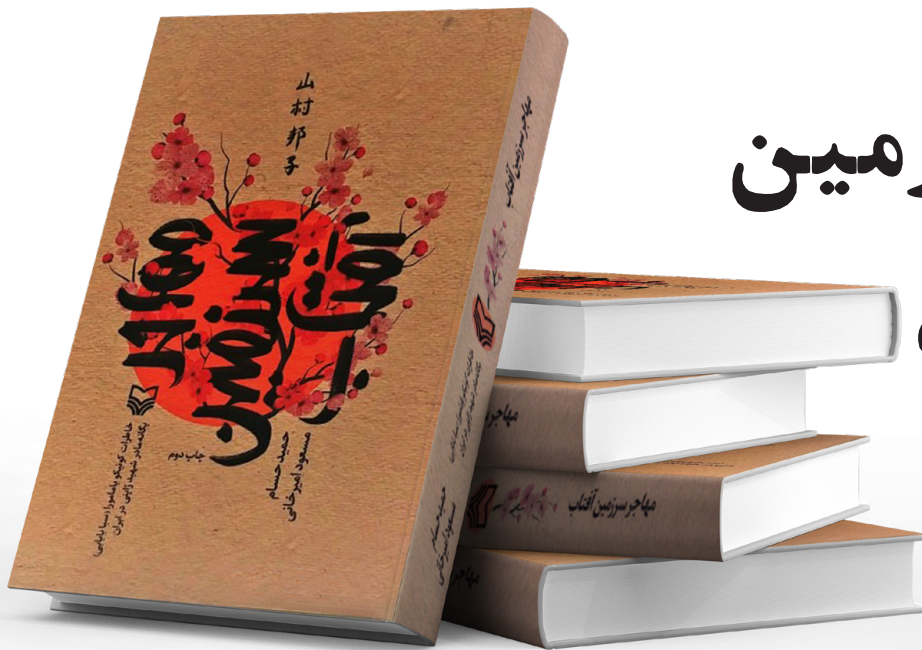
♦ فاطمه مصلی نژاد
کارشناسی علوم سیاسی

بارها از تو می‌خواهیم کمک کنی چه در مکتب درس و دانشگاه و چه در مکتب امامت و ولایت، دانشجویی ممتاز باشیم. مانند همان‌هایی که دانشجوی بودند، نخبه بودند و سرشار از انگیزه اما تا پای جان ایستاد بر پای عهدی که با ولی خود بستند. آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای خطاب به دانشجویان: باید همت شما این باشد که در دنیا به وضعی برسیم که اگر کسی بخواهد به تازه‌های علمی دست پیدا کند مجبور باشد زبان فارسی یاد بگیرد.

برای خیلی از آدم‌ها دانشگاه و دانشجو شدن رویایی دیرینه و نقطه عطفی در زندگی می‌باشد. آمدن به محیطی وسیع‌تر، تعامل با همکلاسی‌ها و فضایی پر شور و نشاط که انسان را به وجد می‌آورد. اما چه سخت بود همکلاسی و استادت را تنها یک صدا پشت گوشی بدانی و آن‌ها را ندیده باشی و سخت‌تر آنکه دلواپس باشی نکند تا آخرین سال دانشجویی‌ات وضعیت به همین منوال باشد. حالا که به حمدالله آن شرایط تمام شد و آن روزهای طاقت فرسا گذشت، با حضوری شدن دانشگاه روح امید در دل دانشجویها و فضای دانشگاه دمیده شده و کلاس‌های خالی حالا میزبان کسانی است که مشتاقانه انتظار آن‌ها را می‌کشیدند. دانشجویانی که هر روز سرشار از انگیزه و امید تشنه‌ی آموختن و دانش ورزی هستند و با امید ساختن آینده‌ای روشن به سمت کلاس روانه می‌شوند.

دوباره خستگی شیرین بعد از کلاس و یادگیری، دوباره دویدن به دنبال استاد در راه‌روهای دانشکده. دوباره فضای پر همهمه محوطه دانشگاه، دوباره آمدن دانشجویانی که با تمام دلتنگی برای کسب دانش از خانه و خانواده دل‌کنده و مستقلانه روانه زندگی خوابگاه‌ها می‌شوند.

مهاجر سرزمین آفتاب



♦ بهرخ قادری
کارشناسی حقوق

زیادی خواستار نوشتن خاطرات وی بوده‌اند اما از میان آنان، حمید حسام توجه و اعتماد او را برانگیخته و اکنون (مهاجر سرزمین آفتاب) داستان پرفراز و نشیب زندگی وی را از کودکی تا زمان حال در بردارد.

حمید حسام و مسعود امیرخانی، خاطرات خواندنی این بانوی شرقی را با دقتی مثال زدنی و با حفظ فصاحتی که خود او در بیان خاطراتش به کار برده بود، به رشته ی تحریر در آورده‌اند.

برشی از کتاب:

همین که با په اناق گذاشتم، برادرم هیداک، با توپ پُر به سراغم آمد و درحالی که پدر و مادرم می‌شنیدند، سرم داد زد و با صدای بلند گفت: «تو هیچ می‌فهمی زندگی با یک مسلمان چه سختی‌هایی دارد؟! آن‌ها هر گوستی نمی‌خورند! شراب نمی‌خورند! اصلاً تو می‌دانی ایران کجای دنیاست که می‌خواهی خاک آبا و اجدادی‌ات را به خاطرش ترک کنی؟!» هیداک، رگ غیرت برادری‌اش می‌جوشید و صورتش مثل کوره سرخ شده بود. بغض کردم و رفتم توی اتاقم؛ همان‌جا که اتسوکو نشسته بود و با غیظ و غضب نگاهم می‌کرد. ناامیدی و دل‌تنگی بر سرم آوار شد. دوست داشتم از خانه بیرون می‌زدم و صاف می‌رفتم مقابل شرکت مرد ایرانی و از او خواهش می‌کردم در خانه ما را نزنند و مرا فراموش کند...

من خدا، اسلام و امام را به خاطر باور قلبی که به شوهرم داشتم، پذیرفته بودم. کف دست راستم را مثل ایرانی‌ها روی قلبم گذاشتم زل زدم به ضریح و آهسته گفتم: "امام هشتم، سلام! و از امام رضا خواستم که نور ایمان را بر قلبم بتاباند."

کتاب «مهاجر سرزمین آفتاب» اثر حمید حسام و مسعود امیرخانی که روایت خاطرات کونیکو یامامورا یگانه مادر شهید ژاپنی در ایران است.

کونیکو یامامورا که بعد از آشنایی با یک مسلمان ایرانی و ازدواج با او، ژاپن را به مقصد ایران ترک کرد، بعد از مهاجرت نام سبا را از کلام الله مجید برای خود برگزید.

کونیکو یامامورا که تا بیست و یک سالگی‌اش تحت آموزه‌های بودا پرورش یافته بود، آشنایی خود را با همسر مسلمانش، یک نقطه‌ی عطف می‌داند؛ نقطه‌ای که همه‌چیز بعد از آن تغییر کرد و او را به دنیای جدیدی از ارزش‌های اسلامی و انقلابی وارد کرد.

ثمره‌ی زندگی او، فرزند نوزده ساله‌ای بود که هم در دوران قبل از انقلاب اسلامی فعالیت‌های زیادی داشت و هم در زمان جنگ تحمیلی با وجود سن کم راهی جبهه‌ها شد تا از اسلام و ایران دفاع کند که در عملیات والفجر یک در منطقه فکه به مقام رفیع شهادت رسید.

حمید حسام اظهار داشته که نحوه‌ی آشنایی او با این مادر شهید طی سفری بود که به همراه تعدادی از جانبازان کشور جهت شرکت در مراسم سالگرد بمباران اتمی شهر هیروشیما ژاپن داشته و کونیکو یامامورا به عنوان مترجم، صحبت‌های جانبازان شیمیایی ایران و بازماندگان بمباران اتمی ژاپن را ترجمه می‌نمود.

حمید حسام در این سفر چنان مشتاق شنیدن داستان زندگی او شد که برای نوشتن خاطراتش، هفت سال با او مصاحبت کرد تا درک بهتری از دنیای درونی این بانو پیدا کند. کونیکو یامامورا نیز اظهار داشته که پس از شهادت فرزندش افراد

همسفر مهتاب

◆ زهره کرمی
کارشناسی جغرافیا

خون تو به جان فشانیات رگ‌های وطن را از آزادی پر کرد،
و نغمه شهادتت را بر جای جایش نوشت. آن روزها نام و نان
بهایی نداشت و آنچه میدان دار بود قیام بود و عروج. آن روزها
ماندن بی معنا بود و مردن در بستر ننگی بزرگ. آن روزها
شهادت، شاهرگی به وسعت افق داشت. آن روزها فاصله خاک
تا افلاک، کویر تا بهشت، یک میدان مین بود.
این دیار سربلند فصل سرخ و خونینی را پشت سر گذاشته است.
این خاکریزها بوی بهشت مردانی را گرفته بود که سر به سر،
تن به مرگ می‌سپردند تا مبادا وجبی از کیان دین و وطن به
دست کفتاران حریص و متجاوز بیافتد. چرا که دفاع مقدس،
رسا ترین واژه در قاموس ایستادگی این ملت قهرمان است.

آن زمان که زمین و آسمان کشورمان در جنگ آتش خمپاره‌ها
و در زبانه شعله‌های بعثی‌ها غرق شده بود. آن هنگام که زمین
خرمشهر در زیر چتر هواپیماهای عراقی‌ها قرار گرفت و حرارت
آتش بمب‌هایشان آسمان آبی را مه آلود کرد. زمانی که شرارت
قلب‌های بیگانگان، شهرهای آباد کشورمان را ویران کرد. تو از
سلاله پاک فداییان و عاشقان اسلام برخاستی و با سلاح تقوا و
بردباری به میدان جنگ حق و باطل رفتی و چه غریبانه در این
بزم پرهیاهو کوچ کردی و در حرارت آتشین و اراضی سوزان
دشت، جان گذاختی.

هنوز هم خاکریزها بوی عطر پیراهن، چفیه و پوتین‌ات را
به نسیم امانت می‌دهند. و شعر حماسه جاویدت را بر اروند
می‌سرایند.

رفته‌ای و نخل‌ها بر سمت و سوی نمازت می‌نگرند و بر فراق
آن‌ها می‌گریند. سنگرها هنوز هم دعای ربنایت را بر گوش باد
می‌نوازند. لاله‌های صحرا نیز تکبیر نماز صبح‌ات را در آفاق
منعکس می‌کنند.



طیب دلها

♦ مریم اقتداری
کارشناسی ادبیات و زبان فارسی

ای مهربان! زور کلماتم به ارتفاع نگاه تو نمی‌رسد. درست از جایی که دوستت می‌داشتم پیدا شدی و در لحظه‌ای که نگاهم به نام مبارکت افتاد روشن شدم. تو به کاغذ در نمی‌آیی، با هیچ دستی نمی‌شود پراکنده‌ات کرد.

ای محمد! ای آرامش دل‌ها! ای که ذکر تسبیح مادرهای چشم انتظاری! دستان من خالی است؛ مثل چشمان کسانی که هیچ عصیانی در آن‌ها نیست اما جایی کسی می‌گفت اگر می‌خواهی فردا را بهره‌بیری، دهانت را با عطری محمدی خوش‌بو کن.

تو آمدی تا جهان عدالتش برقرار شود. چون شمع هستی و من پره‌ایم را از عشق تو می‌سوزانم. چون خورشید هستی و من آفتابگردان‌ها را به تماشای تو می‌نشانم. چون ماه هستی و من ماهی حوض می‌شوم برای اندکی هم‌نشینی با تو.

می‌لاد شما آرامش قلب ماست ای محمد! عشق من به شما آن قدر وسیع است که می‌شود با شب‌نشینی ستارگان تقسیمش کرد. دریا را حاضرم به اندکی تماشای بفروشم اما کلمات را هرگز، با این کلمات بیمار تب کرده می‌توانم جهان وجود شما را وصف کنم.

محمد! ای پیامبر سعادت! من سال‌ها بود که سکه‌ی خوشبختی‌ام را گم کرده بودم؛ بی‌آنکه زیر پایم را گشته باشم جیب‌هایم را می‌گردم، تو را هم که بزرگ‌ترین گم شده‌ام بودی در خودم پیدا کردم و نه جای دیگر! حال گویی تولد من است؛ من بار دیگر با تولد شما متولد شدم.

وحدت قلوب

♦ فاطمه امیری

کارشناسی فلسفه و کلام اسلامی

جلوه قدرت‌نمایی این وحدت بزرگ را به وضوح در غزه و فلسطین می‌بینیم که چگونه همدلی و تلاش در حمایت و به پیروزی رساندن آن سبب نزدیک‌تر شدن دل‌ها و قدرت‌مندتر شدن دین محمدی‌مان شده‌است. هدف‌مان پای‌کوبی و برپایی جشن وحدت، هرچه زودتر در کعبه خدا و کربلای حسینی در مقابل چشم تمام دشمنان‌مان و از بین بردن تمام تفرقه‌ها و محکم کردن دوستی‌مان به امید آینده‌ای روشن، آماده‌سازی حکومتی اسلامی و جهانی برای ظهور منجی عالمیان می‌باشد.

هفته وحدت فاصله‌ای بین ۱۲ تا ۱۷ ربیع است که اتصالی بین دو مذهب شیعه و سنی می‌باشد.

شش‌روزی که باعث پیوند قلب‌ها دست‌ها و قوت شیعه و سنی در تمام این سال‌ها شده، وحدتی که باعث پیروزی انقلاب و عظمت دین اسلام و شکوه نام رسول‌مان در سرتاسر جهان شده‌است.

وحدت بین ما همان اکسیر جادویی است، که تا ابد باید آن را در آغوش امن خود نگه داریم تا مبادا به دست دشمن اسلام و جمهوری مقدس‌مان دزدیده شده و بر علیه دین‌مان استفاده شود.

انگشتان گره خورده ما نماد شور و ایثار و قدرت و فداکاری و برادری و صمیمیت بین مسلمانان است، وحدتی که مشتی محکم بر دهان کافران و دشمنانی که در قلب تفرقه افکندن بین ما، رویای سروری و سالاری خویش را به سر دارند.

هفته وحدت یادآور آموخته‌های همه‌ما از کلاس درس عظیم‌ترین معلم جهان، حضرت خاتم(صلی‌الله‌علیه‌وآله) پیامبر نور و از بین برنده ظلم و ظلمت، و استفاده از این آموزه‌ها بر علیه دشمنان خونین و دیرینه ماست.



ثروت عظیم

♦ گردآورنده: سمیه فاتحی
کارشناسی علوم تربیتی

دیدار نخبگان و استعداد‌های برتر تحصیلی

تلاش می‌کنیم، از دست دادنش را خسارت می‌شمیریم، و حتی المقدور مانع می‌شویم از اینکه این از دست برود و با او رفتار کریمانه خواهیم داشت؛ وقتی فهمیدیم ثروت با عظمت و مهمی است، رفتار ما هم با او به همین تناسب شکل خواهد گرفت. بنابراین، این را باید بدانیم، همه بدانند؛ مسئولین کشور و مؤثرین در فضای عمومی کشور.

اما انتظار از نخبه؛ ما از شما انتظاراتی هم داریم. اولین انتظار این است که ظرفیت برتری را که خدای متعال به شما داده — که این ظرفیت، ظرفیت شخصی شما است — تبدیل کنید به ظرفیت ملی. بحمدالله این مطلب در بیانات شماها بود که بایستی نخبه این توانایی شخصی را تبدیل کند به توانایی ملی؛ یعنی چه؟ یعنی این توانایی را در خدمت حل مسائل کشور قرار بدهد. ما خیلی مسائل داریم؛ حالا شما اینجا چند موردش را گفتید، معدن را گفتید، حمل و نقل را گفتید، فضا را گفتید؛ اینها مسائل مهم کشور است؛ نخبگی را صرف کنید در این. یک توقع دیگری که از نخبگان هست، این است که غفلت نکنند. اینجا دو جور غفلت وجود دارد: یکی غفلت از توانایی‌های خود است. اگر شما از توانایی‌های خودتان غفلت کنید، دیگر تلاش نخواهید کرد. بعضی از نخبگان ما به یک حدی که می‌رسند متوقف می‌شوند؛ این ناشکری است، این غفلت است. دنبال کنید، پیش بروید، هر چه ممکن است تلاش را ادامه بدهید؛ به هر شکلی که ممکن است از توانایی خودتان که بی‌نهایت است غفلت نکنید. توانایی بی‌نهایت است؛ یعنی جوری است

من یک جمله راجع به این مطالبی که دوستان گفتند عرض بکنم؛ اولاً بسیار مطالب خوبی گفته شد، یعنی جداً من استفاده کردم و به نظرم می‌رسد که پیشنهادهایی که داده شد درست است و غالباً هم عملی است؛ و از اینجا انسان این حقیقت را بیشتر درک می‌کند که بسیاری از مشکلات ما در این سال‌های گذشته، مشکلات مدیریتی بوده؛ راهکار وجود داشته، [اما] مدیرت‌ها به آن راهکار نپرداختند. حالا امیدواریم که این دولت فعلی ان‌شاءالله با جدیت دنبال کند، که نشانه‌هایش دارد دیده می‌شود. اینجا چند نفر از آقایان وزرا و معاون رئیس‌جمهور هستند، اینها را در دولت باید مطرح کنند، من هم اینها را منتقل خواهم کرد؛ یعنی حالا این مطالبی که به من داده شد، در دفتر یک بررسی‌ای می‌کنند، [بعد] ان‌شاءالله، هم به خود آقای رئیس‌جمهور، هم به مجموعه‌ی مسئولین دولتی منتقل می‌کنیم.

در مورد نخبه‌ی علمی و [کلاً] نخبه، اولاً باید بدانیم و می‌دانیم — یعنی من بجد به این معتقدم و باید همه بدانیم این را — که نخبه یکی از مهم‌ترین ثروت‌های انسانی کشور است؛ بله، منابع طبیعی کشور مهم است، جایگاه‌های جغرافیایی مهم است، شکل اقلیمی مهم است، اینها همه مهم است، اما یکی از مهم‌ترین‌ها وجود نخبه است؛ نخبه را ثروت عظیمی باید دانست. وقتی آن را ثروت عظیمی دانستیم، در تولیدش

که هر چه شما از این توانایی نخبگی استفاده کنید، این چشمه بیشتر در درون شما خواهد جوشید، نخبه تر خواهید شد؛ هر چه بیشتر کار کنید، بیشتر خواهد شد. خسته نشوید، متوقف نشوید، اسیر سرگرمی‌های زیان‌بار نشوید. سرگرمی‌های زیان‌باری هم وجود دارد، این یک غفلت است، حالا در فضای مجازی یا غیر مجازی؛ اسیر این سرگرمی‌ها هم نشوید.

غفلت دیگر [غفلت از] ظرفیت‌های کشور است. حالا شما دوستان آمدید هر کدام از آن رشته‌ی خودتان و کار خودتان گفتید؛ خیلی خوب، اطلاعاتتان خیلی خوب است، ما استفاده می‌کنیم؛ اما از رشته‌های دیگر خبر دارید؟ نخبه‌های کشور از ظرفیت‌های عظیم و وسیع کشور مطلع هستند؟ من فکر نمی‌کنم؛ یعنی میدانم که نه، همه مطلع نیستند؛ اکثر مطلع نیستند.

یک روزی، یک آقای گفته بود که ما از لحاظ سلاح در مقابل آمریکا صفر هستیم، میتواند مثلاً در یک ساعت فلان اضرابه را بزند؛ من اینجا گفتم که یک تور گردشگری بگذارید، این آقایان بروند سلاح‌های نظامی ما را ببینند، این صنایع تسلیحاتی ما را ببینند تا از این اشتباه بیرون بیایند؛ حالا این تور را برای همه‌ی شماها باید گذاشت. یکی از کارهای مهم این است. به نظر من یکی از کارهای معاونت علمی همین است. بچه‌ها را آشنا کنید با آن چیزی که در کشور وجود دارد؛ آن ظرفیت‌هایی که هست و کارهای فراوانی که دارد می‌شود. من میدانم که خیلی‌ها مطلع نیستند؛ حتی بعضی از این ظرفیت‌ها را انکار می‌کنند.

یک غفلت دیگر هم غفلت از دشمن است. از دشمن هم نباید نخبه‌های ما غافل بشوند. دشمن گاهی به عنوان یک چهره‌ی علمی جلو می‌آید. بنده خبر دارم؛ اینکه می‌گویم، اطلاع است، حدس و تحلیل نیست. خیلی از این مراکز علمی که دعوت می‌کنند استادها را، گاهی اوقات دانشجوها را، اعضای امنیتی خودشان را در آن هیئت علمی نفوذ داده‌اند، اعضای امنیتی سی‌آی‌ای و موساد و مانند اینها را به عنوان چهره‌ی علمی می‌نشینند و ارتباطات برقرار می‌کنند. حالا این ارتباطات بعدش به کجا برسد، این را دیگر خدا می‌داند؛ حداقل این است که ذهن او را خراب کنند. اگر نتوانند جذبش کنند، اگر نتوانند فریبش بدهند، حداقل این است که ذهنش را خراب کنند. دشمن این جور وارد میشود. خودشان را مؤدب جا می‌زنند، باهوش جا می‌زنند، بعد معلوم می‌شود که اینها کلاه

ما را برمی‌دارند.

اما انتظاراتی هم که از دستگاه‌ها برای نخبه داریم، بخش مهمی است. در یک کلمه: حمایت. از دستگاه‌ها توقع داریم که از نخبگان حمایت کنند. این حمایت همیشه به معنای پول دادن نیست. گاهی پول دادن مضر است؛ حمایت [باید] عاقلانه، بخردانه و با توجه به جوانب گوناگون باشد.

یکی از موارد حمایت این است که چه نخبه‌ای که در ایران درس خوانده، چه نخبه‌ای که در خارج درس خوانده و آمده ایران - داریم از این قبیل، کم هم نداریم نخبه‌هایی که در خارج درس خوانده‌اند و به جایی رسیده‌اند و حالا آمده‌اند ایران - دو توقع دارند؛ این دو توقع را برآورده کنیم برایشان: یک توقعشان اشتغال مناسب با دانششان است؛ یک توقعشان امکان ادامه‌ی تحقیقات است؛ ارتباط با مراکز علمی دنیا؛ این دو توقع نخبه‌های ما است، توقع زیادی نیست. بنده اطلاع دارم که نخبه‌ای می‌خواهد در هیئت علمی دانشگاه وارد بشود، [اولی] با انواع و اقسام ترندها جلویش را می‌گیرند و نمی‌گذارند؛ چرا؟ چرا از این نخبه استفاده نمی‌کنید؟ بعضی از نخبه‌های ما - نخبه‌های برجسته - بیرون درس خوانده‌اند، آمده‌اند اینجا به امیدی که بتوانند کار کنند، [اما] بر اثر همین رفتارها برگشته‌اند رفته‌اند! دیده‌اند اینجا نمی‌شود زندگی کرد. خب من چه توقعی بکنم از این جوان؟ باید حمایت کرد. در این زمینه هر چه خرج کنیم، این هزینه نیست، سرمایه‌گذاری است. وزرای محترم حتماً در این زمینه کار کنند، تلاش کنند. نگذارید نخبه از دانشگاه مأیوس بشود؛ حالا حداقلش این است که بتواند در دانشگاه وارد بشود، جایگاهی پیدا کند. بعضی‌ها سنگ نخبه را به سینه می‌زنند، مرتب می‌گویند نخبه‌ها نخبه‌ها، اما در عمل نخبه را مأیوس می‌کنند، ناامید می‌کنند، مانع تراشی می‌کنند. به نظر من در مورد ارتباط با مراکز علمی دنیا هم وزارت خارجه می‌تواند فعال باشد، می‌تواند کمک حسابی بکند.

۱۴۰۱/۰۷/۲۷

پناهگاه امن

♦ فاطمه مرادپور جغدري
کارشناسی ارشد علوم سیاسی

چشم‌هایش حتی از نم‌نم باران هم پاک‌تر بود.

مادرش هر روز قربان صدقه‌اش می‌رفت.

آن قدر با حیا و متواضع بود که از تعریف مادر خجالت زده می‌شد و بر دستان مادرش بوسه می‌زد. از خدا می‌خواست به حرمت تقدس دست‌های مادرش، شهادت را نصیبش کند. طلب شهادت از پروردگار، همانند رازی بود بین او و خدایش. اما آرزوی شهادت دیگر به صورت راز باقی نماند. زیرا مادر از زمزمه‌ها و دعا‌های سر نماز او متوجه شده بود، فرزندش به دنبال چیزی است که آن را، نهایت سعادت و خوشبختی خود می‌داند. در آن هنگام فهمید که دیگر باید با پسرش وداع کند و او را تقدیم انقلاب و راه امام حسین (ع) کند. اشک از گونه‌های مادر سرازیر شد و زیر لب گفت: خداحافظ ای جانِ مادر

خداحافظ ای آرامش مادر.

به یکباره به خود آمدم. احساس کردم بین زمین و آسمان سرگردان هستم. این سرگردانی را دوست داشتم. خودم را در حرم شهدای گمنام دیدم. احساس کردم یک نفر قصه‌ای برایم تعریف کرده است. قصه‌ای که واقعیت دارد. واقعیتی سرخ که از خون شهدای گمنام حرم شهدا شکل گرفته است.

حرم شهدای گمنام پناهگاه امن من و همه‌ی دختران و زنانی است که به وصیت شهدا پایبند هستند. پایبندی و تعهدی که دشمنان ایران، انقلاب و اسلام را به خشم و کینه توی و اداشته است. آن‌ها می

خواهند قداست و ارزش دخترانه‌ی ما را نابود کنند؟! خیال کرده اند. اگرچه ما سعادت دیدار و بهره مند شدن از وجود ارزشمند شهدا را نداشته ایم اما به واسطه‌ی عشقی که از ائمه اطهار و شهدا در دل داریم، حرف آن‌ها را بر خود حجت می‌دانیم و این وظیفه‌ی ما است که به چادر یعنی میراث گرانقدر سیده‌ی نساء العالمین، حضرت فاطمه زهرا (س) پایبند و وفادار بمانیم؛ زیرا افتخاری است که خداوند در دل‌های ما قرار داده است. این کمترین کاری است که می‌توانم انجام دهم تا هنگامی که در دنیا به حرم شهدای گمنام می‌روم و در آخرت با شهدا روبه رو می‌شوم، خجالت زده و پشیمان نباشم.

اللهم الرزقنا شهادت.

سخن نویسنده:

پروردگارا توان مقابله با لغزش‌های دنیوی

توان مقابله با دشمنان اسلام و انقلاب

توان مقابله با شیطان‌های زمان را به ما عطا بفرما.

با کسب اجازه از محضر حضرت ولی عصر (عج) و تمامی شهدای گمنام، این متن را تقدیم می‌کنم به روح بلند مرتبه تمامی شهدا، شهدای مدافع حرم و مدافعان امنیتی که خالصانه جان خود را فدای دفاع از میهن، ناموس خود و مردم کردند. باشد مورد قبول واقع شود ان شاءالله.

دیدار نگار

دیدار با خانواده معظم شهید کمال ظل انوار

♦ مریم رحمانیان

کارشناسی فلسفه و کلام اسلامی

دیدار با خانواده معظم شهید کمال ظل انوار در حرم مطهر شهدای گمنام از زبان پسر ایشان:
در راه که بودم به این موضوع فکر می کردم که چه به سر جامعه خواهد آمد؟! یادم به وصیت نامه آخر پدرم افتاد که در آن به این مطلب هم اشاره کرده بودند که این اولین جنگ ما نیست و

شهید ظل انوار در چند هنرستان شیراز از جمله طالقانی و نمازی معلم بودند و هر بار که از جبهه برمی گشتند، مستقیم به مدرسه

آخرین هم نخواهد بود (وصیت نامه مربوط به سال ۶۵) و یادآوری این حرف پدر دل را آرام کرد و باعث شد کل مسیر را با لبخند ببایم.

یکی از خاطرات شیرین که عمه ام درباره‌ی علاقه‌ی برادش به شهادت روایت می کند این است که: روزی همگی دور هم جمع بودیم که پدرت آمد و رو به مادرمان گفت: مادر شما ۶ پسر دارید، نظرتان چیست سه تا را در راه خدا بدهید و سه تای دیگر را برای خودتان نگه دارید؟! مادر گفتند راضی ام به رضای خدا؛ کدام سه تا؟ شهید فرموده بودند: من و مهدی و جمال، که بعدها دقیقاً عین همین پیش بینی اتفاق افتاد و هر سه به شهادت رسیدند.

در زمان شهادت پدر من کلاس سوم ابتدایی بودم و آن زمان با توجه به نقش برجسته‌ای که پدرم در زندگی ام داشتند روزهای سختی را گذراندم و آن چیزی که از آن موقع تا همین امروز باعث آرامش دل من می شود این بوده که هر روز صبح جلوی قاب عکس ایشان رفته و به ایشان سلام و عرض ارادت می کنم و موقع برگشت از محل کارم دوباره به سمت عکس پدر سلام نظامی می دهم و با لفظ سلام فرمانده، به ایشان سلام می کنم، لفظی که در مورد پدر همیشه ورد زبانم است و از صمیم قلب احساس می کنم که آدم خوشبختی هستم که چنین پدری داشتم، زیرا لفظ عجیب فرزند شهید بودن، همیشه باعث شده خیلی کارهای اشتباه از من دور شوند...

می رفتند و چرخ دنده های خراب شده ی توپ خانه‌ها را به آنجا می بردند و با کمک دانش آموزان شان چند ده چرخ دنده می ساختند و موقع اعزام با خود به جبهه می بردند و بین توپخانه‌ها تقسیم می کردند. روحیه‌ی شهید خیلی ملایم بود، خب ایشان معلم بودند و اینکه چطور می شود کسی با این روحیه‌ی آرام از پشت میز و صندلی مدرسه بلند شود و پا به جبهه بگذارد و شاید با هر حرکتش پشت توپخانه باعث می شد

تا آخر ایستاده



۲۰۰ نفر از دشمنان به هلاکت برسند برای خودم هم عجیب و قابل ستایش است.

به گفته‌ی مادرم، پدر همیشه از پایین پای ایشان رد می‌شدند و وقتی دلیل را جویا شدند، پدر گفتند که: شما از سادات فاطمه زهرا (س) هستید و درست نیست من بالای سر شما قدم بردارم. شهید بر رعایت حق همسر، فرزند، تدریس و... مصر بودند.

حسین ظل انوار در وصف جایگاه مهم پدرشان در جبهه اشاره کردند که مدتی پیش پرونده‌ی پدر را ورق می‌زدم که به دو کاغذ رسیدم، یکی از آن‌ها نامه قرارگاه قدس به مدیر آموزش و پرورش بود که در آن مکتوب شده بود "ما به هنر برادر کمال ظل انوار تا آخر جنگ نیازمندیم."

به گفته‌ی هم‌زمان پدرم، آن‌ها توپخانه‌ها را از خود عراقی‌ها غنیمت می‌گرفتند و اگر دفترچه یا کتابی آنجا پیدا می‌شد شهید کمال پیش همکارانش در مدرسه می‌برد تا ترجمه و تکثیر شود و بعد، بین رزمندگان پخش می‌کرد و آموزش می‌داد و معلمی خود را در جبهه هم حفظ می‌کرد.

نکته‌ی جالب دیگری که در مورد شهید ظل انوار وجود دارد این است که ایشان همیشه تمام نامه‌ها و نوشته‌هایشان را با لفظ هو المحبوب شروع می‌کردند.

متن وصیت نامه‌ی اول شهید ظل انوار: شاید تا مدتی قبل، به طور زبانی در بین دوستان و آشنایان طلب شهادت می‌کردم ولی وقتی که در تنهایی به آن فکر می‌کردم در زوایای قلبم مهر پسر حسین که به عشق حسین این نام را برایش انتخاب کرده بودم، مانعی شده بود بین من و شهادت، ولی با خبر کشته شدن هزاران زن و مرد و به خصوص کودکانی بی‌گناه، خدا را شکر کردم که موفق شدم در این لحظه دل از مهر فرزندم گسسته و در انتظار شهادت نشسته‌ام و دیگر سدی بین من و معشوقم نیست.

پسر حسین، من با خدای خود عهد کردم که تا پایان جنگ و تا یکسره شدن وضعیت ایران و عراق در منطقه بمانم و این را می‌دانم که این آخرین جنگ ما نیست و تازه این اول جنگ ماست، جنگ بین مستضعفین و مستکبرین، جنگ حق و باطل؛ و خداوند وعده‌ی پیروزی را به ما داده است و این را بدان که ابر قدرت‌ها که چیزی جز طبل توخالی نیستند، به این سادگی دست از سر ما بر نمی‌دارند و ان شاء الله تو هم بزرگ می‌شوی و این جنگ را ادامه می‌دهی و فرزند تو نیز همچونین، تا آزادی قدس و ظهور مهدی موعود و آزادی تمام مستضعفین جهان.

پسر نام تو را حسین گذاشتم که حسینی وار زندگی کنی و هر لحظه از زندگی‌ات به یاد داشته باش که هر ماهی محرم است و هر روزی عاشوراست و هر زمینی کربلاست و این مسئولیت شیعه بودن به گردن تو است که در راه عقیده‌ی خود جهاد کنی و هیچ‌گاه زیر بار زور نروی و همیشه در مقابل باطل از حق دفاع کنی، هر چند که به ضرر تو باشد.

حسین جان نام فرزندت را مهدی بگذار و سعی کن همچنان که خودت حسین وار زندگی میکنی فرزندت را آماده‌ی رزم در رکاب حضرت مهدی بسازی...

همسر عزیزم ان شاء الله مرا بابت رنجش‌هایی که گاهاً موجب آن می‌شدم ببخشی. پسر مرا به دست تو و جدت پیغمبر اکرم می‌سپارم، از تمام دوستان و آشنایان به خصوص مادر عزیزم طلب عفو و آمرزش می‌کنم و از برادرانم مهدی و جمال که خیلی دوستشان دارم خواهش می‌کنم که نهایت سعی خود را در تربیت حسین انجام دهند و از طرف من بیشترین سهم در تربیت حسین از طرف مهدی و جمال می‌باشد. تا آن‌جا که فکر می‌کنم به کسی بدهکار نیستم اما اگر کسی رجوع کرد او را راضی کنید.

خدانگهدار. ۱۳۵۹/۰۸/۲۴

پسر شهید به عنوان حرف آخر فرمودند مطمئنم که پدرم الان در مجلس ما حضور دارند و از او می‌خواهم نگهدار ما باشند.

با بصیرت رفتار کنیم همان‌طور که امام فرمودند نگذارید این انقلاب به دست ناهلان بیفتد..

و السلام علیکم ورحمت الله و برکاته

شما می‌توانید با اسکن کردن کد زیر فایل الکترونیک
نشریه را دریافت نمایید.



راه‌های ارتباطی:

 eitaa.com/myshohada

 [instagram.com/myshohada](https://www.instagram.com/myshohada)

 ۰۹۱۷۷۸۷۳۹۹۸

ای خوش آن ها که دمی لایق دیدار شدند...